

افند

ماهنامه تخصصی هنر عکاسی
سال اول شماره پنجم تیرماه ۱۴۰۲



Anselmagazine



22 06 2023 0105

مطالب این شماره

عکس ویژه ماه ۲ آغاز سخن ۳

عکاسان بزرگ جهان - عباس کیارستمی ۵

یک کارتون ۸

چهارده درسی که از کیارستمی در عکاسی می آموزیم ۹

یک عکس از انسل آدامز ۱۶

عباس کیارستمی در مقام یک عکاس ۱۷

گزارش تصویری اختصاصی انسل - سیرک سوئیزی سومه ۱۹

یک خاطره ها از عباس کیارستمی ۲۳

گفتگوی اختصاصی ماهنامه انسل با یک عکاس - دیدار سادلایوف از تاجیکستان ۲۴

داستان و عکاسی - ماجراهای زندگی پر رمز و راز گربه های خیابانی دبی (قسمت ۲) ۳۲

نگاهی گذرا به کتاب اصول داوری عکاسی اثر تام آنگ / حسین خائف ۳۵

تکنیک های عکاسی: فوکوس انباشته ۳۹ از عکس های خوب بیاموزیم ۴۰

دکل دوربین و عکاسی متحرک از خودرو ۴۱ پاسخ به سوال های عکاسی، چگونه با فلاش بهتر عکاسی کنیم ۴۲

ادبیات و عکاسی، داستان اسب آبی به قلم آرزو اسلامی ۴۳

مرور عکس های قدیمی ۴۵ موضوع ویژه ۴۹ اشتراک ماهنامه ۵۰

www.anselmagazine.com

سردبیر: رضا تجویدی با تشکر از هنرمندان گرامی: جمال رحمتی، بهزاد دورانی، مریم زندی، عباس عربزاده

طراحی جلد: حبیب کاووسی عکس روی جلد: دیدار سادلایوف / تاجیکستان

عکس پشت جلد: دیدار سادلایوف / تاجیکستان

همکاران این شماره: آرزو اسلامی، حبیب کاووسی، حسین خائف، دیدار سادلایوف، بشایر عارف، عمران الانصاری

تماس با ما: @anselmagazine / info@anselmagazine.com

هرگونه استفاده از محتوا و مطالب این نشریه بدون کسب اجازه و ذکر منبع ممنوع است.

عکس ویژه ماه





آغاز سخن

ایران یا ایران شهر یا ایران ویج، نامی است که در زمان ساسانیان برای تمامی سرزمینی که تحت تسلط و تاثیر فرهنگی و

ایدئولوژیک حکمرانان ایران بود، بکار گرفته می شد، هر چند که در پیش از آن نیز در کتاب های باستانی، همچون اوستا، این نام اشاره به همین سرزمین و خاستگاه مشترک ایرانیان داشت. بعد از شکست سلسله ساسانی به دست مسلمانان در قرن هفتم میلادی، سرزمین ایران از جلگه خوزستان تا آسیای مرکزی برای سالها به دست اقوام غالب افتاده و با آیین و رسوم و زبان آنها اداره می شد و در این میان، داستان ظهور سلسله سامانیان بسیار شنیدی و جالب است. در زمانی که خلافت اسلامی به دست عباسیان بود و هارون الرشید خلیفه مقتدری در بغداد، فرزند او مامون که جانشین خلیفه هم محسوب می شد به عنوان فرماندار و حاکم خراسان بزرگ در ایران به سر می برد. خراسان بزرگ همواره بخش مهمی در جغرافیای ایران بوده است که مرو و نیشابور و خراسان را شامل می شد تا بخش های بزرگی از کشورهای افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان امروزی. در نزدیکی شهر بلخ که امروزه در شمال افغانستان واقع است، منطقه ای وجود داشت به نام سامان و این منطقه کدخدایی داشت به نام "سامان خوتای" (سامان خدا) که از مغان زرتشتی و از طبقه دهقان زادگان ایرانی بود؛ همان طبقه ای که فردوسی نیز به آن تعلق داشت و پیش از این اشاره کردیم که دهقان زادگان عزم خود را جزم کرده بودند تا زبان و فرهنگ و آیین و سنن ایرانی را زنده نگه داشته و به نسل های آینده انتقال دهند و نگذارند که فرهنگ و زبان مهاجم جای آن را بگیرد. علاوه بر این، جد سامانیان به بهرام چوبین سردار پرآوازه ساسانی می رسید.

باز گردیم به مامون عباسی و اسد بن عبدالله که در نشست و برخاست هایشان با سامان خوتای در قلمرو خراسان او را مردی بزرگ و مورد اعتماد دیدند، خصوصا که او با میانجیگری و ریش سفیدی، شورش های محلی را با مصالحه ختم به خیر کرده بود و این سبب رضایت بیشتر عباسیان از این خاندان شده و باب دوستی عمیقی میان آنها را گشوده بود.

این دوستی تا حدی بود که پس از مرگ هارون الرشید، زمانی که مامون عباسی قصد عزیمت به بغداد را داشت به جانشین خود در خراسان توصیه کرد که خاندان سامانی را گرمی بدارد. اما از آن طرف، تاثیر این نزدیکی و دوستی کدخدا سامان با درگاه حکومت عباسی هم این بود که او به دین اسلام گروید و نام فرزند خود را به به افتخار اسد بن عبدالله حاکم خراسان، اسد گذاشت. بعدها پسران اسد یعنی نوح، یحیی، الیاس و احمد، هر کدام بر بخشی از خراسان همچون هرات و سمرقند و بخارا و فرغانه حکمرانی کردند و پس از مرگ برادران بزرگتر، سرانجام احمد کوچکترین برادر، حکومت یکپارچه سامانی را بنا نهاد و پسران او نصر و اسماعیل با اقتدار این سلسله ایرانی را قوام و دوام دادند. خصوصا اسماعیل سامانی که فردی بسیار دانا، شجاع، نخبه ای نظامی، کاردان و عادل بود و در تاریخ به پرآوازه ترین حاکم این دودمان نیز شهره است.

این مقدمه ای بود برای رسیدن به تاجیکستان امروزی. سرزمینی که از مجموعه بخش هایی چون بدخشان، خجند و سغد (خاستگاه تاریخی سکاها)، فرغانه، زرافشان و پامیر شکل گرفته است و در طول تاریخ پس از اعراب و سلسله سامانی، تحت سلطه حکومت ترکان آسیایی، مغول ها، تیموریان، روسیه تزاری و سرانجام اتحاد جماهیر شوروی بوده که هر کدام به نحوی در فرهنگ زدایی از این سرزمین کوشیده اند، تا حدی که در دوران شوروی، ممانعت از آداب و رسوم ایرانی و تزریق هویت های ساختگی و تلاش برای جایگزینی آنها با هویت ایرانی مردم این سرزمین، سبب اعتراض هایی هم شده بود، ولی سرانجام در سال ۱۹۹۱ میلادی با فروپاشی اتحاد شوروی، جمهوری تاجیکستان استقلال خود را اعلام و کشور پارسی زبان دیگری در جغرافیای جهان ظهور کرد. هرچند که در این میان شهرهای معروف سمرقند و بخارا که در تقسیم بندی های عمدی جماهیر تحت سلطه شوروی، از تاجیکستان جدا افتاده بودند ولی این استقلال آغازی شد برای بازسازی آیین ها، رسوم و فرهنگی که برای قرن ها میان این مردمان سرکوب شده ولی زنده باقی مانده بودند.

حال ما مردمان این سرزمین ها با فرهنگ ها و ریشه های مشترکمان، نیاز به ارتباط و نزدیکی و دوستی دوباره و بیش از پیش با هم داریم و در این میان، عکاسان و هنرمندان می توانند بهترین پل ارتباطی باشند و نقش موثری در این ارتباطات ایفا کنند. با اشاره به آن مثل معروف که می گوید آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم، یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم، می خواهیم این نکته را مطرح کنم که چه خوب است که ما عکاس های اهل کشورهای پارسی زبان، آداب و رسوم، لباس و جامه های محلی، آیین ها و مشترکات به جا مانده امان که بسیارند را عکاسی کنیم و به خود و سپس به مردم جهان معرفی کنیم. نیز بیاید تا به ندای دوستی، محبت و نزدیکی همدیگر در عمل پاسخ دهیم.



تندیس امیر اسماعیل سامانی در تاجیکستان

رضا تجویدی

برای انتشار در اول تیر ۱۴۰۲ خورشیدی

عکاسان بزرگ جهان

عباس کیارستمی

عکاسی با سبکی شاعرانه



عباس کیارستمی زاده ۱۳۱۹ خورشیدی در شمیرانات تهران است. او به عنوان فیلمسازی مؤلف و تاثیرگذار در تاریخ سینمای جهان شهرت دارد و عکاسی، بخش دیگری از فعالیت های هنری او به شمار می آید که در حاشیه فیلمسازی او، کمتر به آن پرداخته شده است.

"معتقدم اگر می خواهید من را بشناسید باید به عکس هایم رجوع کنید. من آنچه را می دانم و یا حس می کنم، خودم در درون عکس هایم پیدا می کنم. پس مرا در عکس هایم جستجو کنید."

این بخشی از آنچه است که کیارستمی درباره عکاسی خود گفته است.

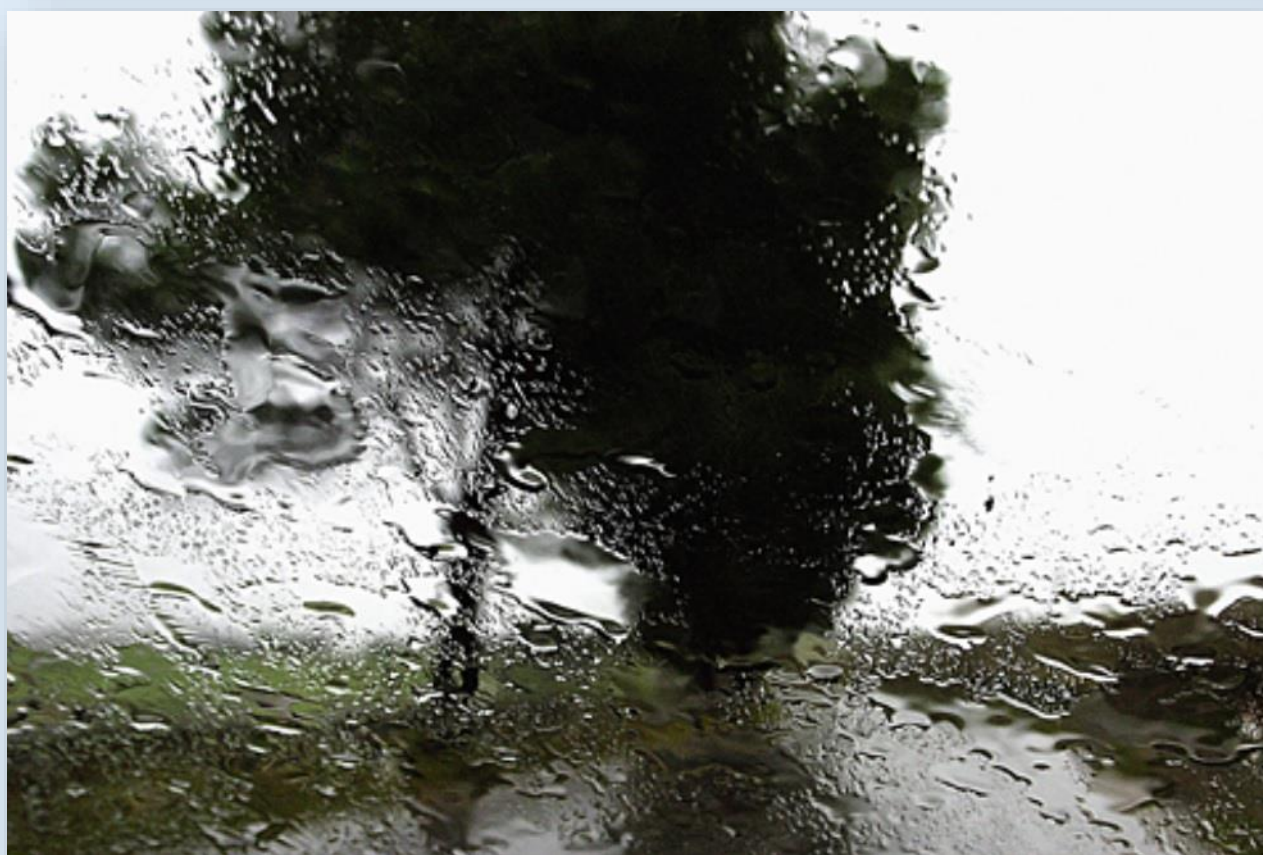
برای کسانی که با تاریخ و مباحث نظری عکاسی آشنا هستند، انسل آدامز، نامی بسیار آشنا است. او را به عنوان عکاس طبیعت با شیوه-ای ابداعی و منحصر به فرد می شناسند. او بسیار استادانه المان های مختلف عکاسی را مورد بررسی قرار می داد تا در عکس هایش، طیف های وسیعی از رنگ خاکستری از تیره تا روشن نمایان شود. سبک عکاسی انسل آدامز از طبیعت چنان ویژه بود که تا به امروز آثارش همچنان برجسته باقی مانده اند. با نگاه به آثار عکاسی عباس کیارستمی، همان گرایش های هنری به شکلی دیگر به چشم می خورد و از همین رو، کیارستمی را نمی شود مانند آنچه در فیلمهایش رخ داده است، عکاسی مؤلف نامید.

با این وجود، عناصری مثل باران و برف در عکس های کیارستمی بسیار زیاد و به فرمی مخصوص او به چشم می خورند. برف نشانه ای از سادگی، پاکی، خلوص. صلح و برگرفته از علایق و درونیات او است و باران و آن شکلی که قطراتش روی بافت ها و سطوح شیشه ای نشان داده می شود(در وضوح کامل در مقابل ماشین های در حال عبور، جاده و ساختمان هایی که همگی مات و بدون وضوح هستند)، نشانه ای از شاعرانه بودن هنر عکاسی کیارستمی به شمار می آیند.

عباس کیارستمی در حاشیه یکی از نمایشگاه های عکس خود، فیلم و عکس را اینگونه مقایسه می کند: هر آنچه در فیلم می شود گفت را با عکس هم می توان بیان کرد، با این تفاوت که توقع تماشاگر از عکس کمتر از فیلم است و همین مساله سبب می شود که جرات هنرمند برای خلق اثر بیشتر شود.

عباس کیارستمی معتقد بود که عکس، ثبت یک لحظه است و از همین رو، دامنه و قدرت بیان بیشتری نسبت به فیلم دارد.







۱۴ درسی که در عکاسی از کیارستمی می آموزیم

"عکاسی مادر سینما است." عباس کیارستمی



درس اول: عکاسی پیش از سینما زاده شد.

سینما و عکاسی دو مدیوم کاملاً در هم تنیده هستند. یعنی، یک فیلمبرداری عالی می تواند الهام بخشی برای عکاسی شود و بلعکس. "ویم وندرس Wim Wenders" هم به مانند کیارستمی یک کارگردان سینما، عکاس و شاعری بزرگ بود.

درس دوم: آنچه را که کادربندی می کنید، دارای اهمیت ویژه ای می شود.

اغلب تا زمانی که آنچه در مقابل دیدگانمان هست را درون یک کادر قرار نداده ایم، توجه امان به آن جلب نمی شود. به عنوان یک عکاس، ما تصمیم می گیریم که چه چیز درون کادر باشد و چه چیزی نباشد و در نهایت واقعیت مورد نظر خودمان را قاب می کنیم و به آن اهمیت می دهیم. زندگی در خارج از آن قاب هم در جریان است ولی ما به مخاطب می گوییم که شما فقط به این چهارچوب توجه کنید.



درس سوم: از افرادی که برایتان جالب هستند عکاسی کنید.

"من این را متوجه شده ام که بطور ناخودآگاه به سمت آدم های منحصر به فرد جذب می شوم. از آنجایی که نمی شود همه آدمها را در مقابل دوربینمان قرار دهیم، پس باید دنبال افراد خاص یا افراد معمولی که در شرایطی خاص قرار دارند، باشیم." کیارستمی
این نکته را بخاطر داشته باشید که کسی که نظرتان را به خودش جلب کرده است، می تواند سوژه عکاسی شما باشد.

درس چهارم: مسیری که شما را به سمت خودش کشیده است را دنبال کنید.

"دقیقا نمی توانم بگویم که از کی جاده به موضوعی مورد علاقه برای من بدل شد. شاید بتوانم بگویم درست از زمانی که شروع به عکاسی کردم. ولی چرا؟ چرا جاده؟ همیشه جاده موضوعی مورد علاقه برای نویسندگان و شاعران بوده است. به کرات می توانید تصویر جاده را در متون کلاسیک ادبیات فارسی، در اشعار معاصر و در هایکوه های ژاپنی ببینید. برای مثال در شعر سهراب سپهری، راه نمادی از غربت، باد، ترانه، سفر و بی قراری است." کیارستمی
مسیر و جاده مورد نظر خودتان را پیدا کنید و در آن گام بردارید.



درس پنجم: رویاهای خودتان را دنبال کنید.

"قابلیت رویاپردازی، انسانی ترین ویژگی در وجود آدم است که اگرچه میان همه بطور متناسب تقسیم نشده ولی این ویژگی در همه آدمها، به اندازه کافی وجود دارد. اگرچه همه ما رویا می بینیم ولی عده کمی از ما قادریم درباره آن صحبت کنیم. قدرت تخیل یکی از خارق العاده ترین موهبت هایی است که به انسان عطا شده است. ما معمولاً نسبت به حواس گوناگون خود چون بینایی و شنوایی آگاه و قدر دان آن هستیم ولی به نظر می رسد که ما به درستی نمی دانیم که قدرت تخیلی که درونمان است چه امکان وسیعی در اختیار ما می گذارد. کارکرد رویا چیست؟ این قوه از کجا آمده است؟ چرا ما قادریم که رویاپردازی کنیم؟ اصلاً چه دلیلی وجود دارد که خواب ببینیم؟ اگر کاربردی در زندگی ما نداشته باشد، پس دلیل وجودی آن چیست؟ من دلیلی پیدا کرده ام که چه زمانی به رویاپردازی متوسل می شویم. در واقع، وقتی که از شرایط خود ناراضی هستیم به سراغ آن می رویم. این مساله چقدر جالب است که هیچ کس، حتی دیکتاتورها هم نمی توانند کنترلی بر رویاهای ما داشته باشند. آنها می توانند شما را به زندان بیندازند ولی اگر شما با رویاپردازی به زندگی خود در خارج از زندان ادامه دهید، کاری از دست آنها بر نمی آید. قدرت تخیل این امکان را به شما می دهد که چیزی خلق کنید، از دیوارهای غیرقابل عبور بگذرید و به گذشته ها برگردید." کیارستمی

رویاهایتان را دنبال کنید.



درس ششم: قبل از اینکه بین المللی شوید، محلی فکر کنید.

"برای بین المللی شدن ابتدا باید محلی باشید. وقتی درختی که در زمینی ریشه دارد را می کنید و به جای دیگری منتقل می کنید، آن درخت دیگر میوه نمی دهد. اگر هم بدهد، میوه اش به خوبی محل اولش نخواهد بود؛ این قانون طبیعت است. من اگر وطنم را ترک کرده بودم، همینطور می شدم." کیارستمی

پیش از اینکه به دنیال شهرت و موفقیت های بین المللی باشید، به دنبال دستاوردهای محلی باشید.

درس هفتم: توسط هنر، از واقعیت روزمره زندگی خود فاصله بگیرید.

"کارکرد هنر این است که ما را از واقعیات زندگی روزمره بیرون می کشد و به حقایقی پنهان می رساند که دسترسی به آنها آدر شرایط عادی آسان نیست. سطحی از ادراک، که فراتر از دنیای مادی و روزمره است"

از هنر به عنوان ابزاری برای کمال در خود بهره بگیرید. توسط آن به هوشیاری برسید و زندگی را فراتر از آنچه روزمره است تجربه کنید.

درس هشتم: آنچه را که می بینی به دیگران نشان بده.

به دیگران نشان بدهید که دنیا و پیرامونتان در دیدگاه هنرمندانه و زیباشناسانه شما چگونه دیده می شود.



درس نهم: خلق اثر با استفاده از حذف کردن و نه اضافه کردن

"آثار من بدون آنکه طرح و هدفی پشتش باشد ولی به گونه ای بداهه به سمت نوعی مینیمالیسم متمایل می شوند. هر چیز مازادی که می توانست حذف شود، حذف شده است. این نکته را کسی با اشاره به آثار رامبراند و استفاده او از نور برایم بازگو کرد: فقط برخی عناصر هستند که برجسته می شوند و برخی دیگر به سایه و تاریکی رانده می شوند. این همین کاری هست که ما انجام می دهیم. عناصری را که می خواهیم به آنها اهمیت بدهیم، بیرون می کشیم. من مدعی و نفی کننده این نیستم که از چنین روشی استفاده کرده ام، ولی به راه و رسم روبرت برسون، یعنی خلق اثر با حذف و نه از راه اضافه کردن اعتقاد دارم." کیارستمی

ما چطور می توانیم این کار را بکنیم؟ خوب، موقع عکاسی باید به سادگی و مینمال بودن کار فکر کنیم. خیلی به دنبال آن نباشید که چیزهایی درون کادر اضافه کنید، بلکه سعی کنید هر چیزی که اضافه هست را از کادر بیرون کنید.

درس دهم: هرگز پرسش درباره چرایی زندگی را رها نکنید.

"صندلی های سینما، آدمها را تنبل می کند. انتظار دارند که در حالی که نشسته اند و فیلم می بینند، همه آنچه را که باید بدانند و بفهمند، به آنها نشان داده می شود. ولی برای من علامت سوال و زندگی به هم پیوند خورده اند." کیارستمی

در زندگی نتبلی نکنید. همواره برای خودتان سوال سخت طرح کنید و به دنبال پاسخ آن باشید.



درس یازدهم: بر انسانیت تمرکز داشته باشید.

این عکس در سال ۱۹۹۷ میلادی در اطراف شهر تهران و توسط عباس عطار از کیارستمی گرفته شده است. او دارد از لابلای دری که به سمت تپه های اطراف پایتخت باز می شود، منظره پشت در را نگاه می کند. همان تپه هایی که فیلم معروف او، طعم گیلان در آنجا فیلمبرداری شده است. این فیلم درباره ویژگی های روحی انسان و انسانیت است.

توجه داشته باشید که هدف غائی هنر، سینما و عکاسی در نهایت انسانیت است.

درس دوازدهم: جهان و فرهنگ های مختلف را با هنر خود پیوند دهید.

"فیلم یک بیان جهانی و فراگیر است و ما نمی توانیم آن را به یک فرهنگ خاص محدود کنیم." کیارستمی

شاید این ایده ای آرمانگرایانه باشد: اگر جهان سرشار از صلح، تفاهم و مدارا باشد. این یک دیدگاه خوشبینانه است که هنر، این توانایی را دارد که بشریت را حول مفاهیم انسانی بهم متصل کند.

درس سیزدهم: هنر خود را باورپذیر کنید.

"سینمای خوب آن است که بتوانیم آن را باور کنیم و سینمای بد آن است که نتوانیم باورش کنیم. آنچه شما می بینید و باورش می کنید، همان چیزی است که من به آن علاقه دارم." کیارستمی

وقتی بر روی یک پروژه داستان نویسی، فیلم سازی و یا عکاسی کار می کنید، به باورپذیر بودن آن هم فکر کنید.



درس چهاردهم: مخاطب خود را به چالش بکشید.

"مردم اغلب درونشان حس کنجکاوی دارند؛ آنها دارای هوش هستند و علاقه دارند با شخصیت ها همزادپنداری کنند. ولی تهیه کنندگان و کارگردانان سینما این تصمیم را گرفته اند که ذهن مخاطبان خود را به ذهنی ساکن و تنبل تبدیل کنند." کیارستمی



منبع: مقالات هنری اریک کیم

ترجمه و تدوین: رضا تجویدی



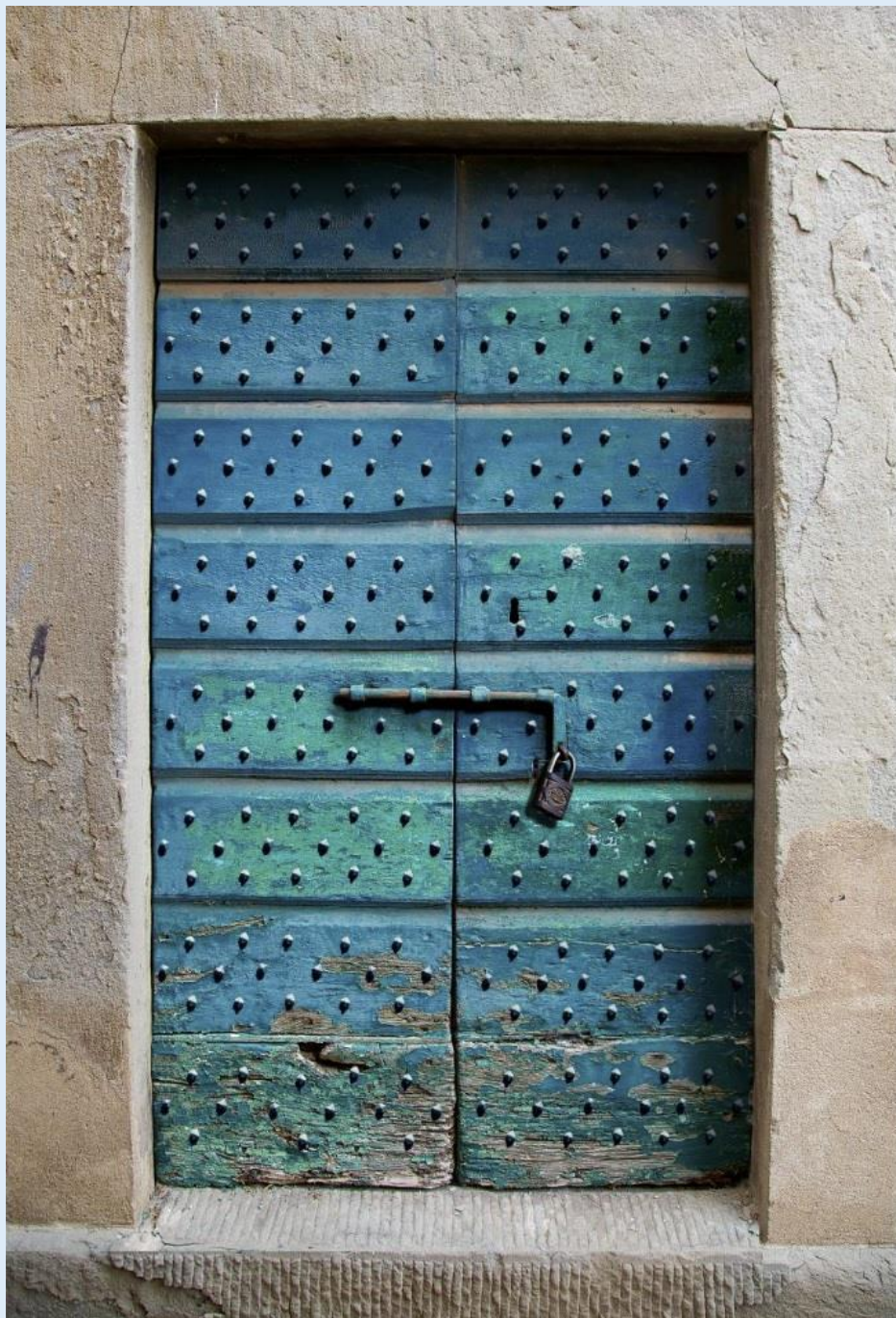
تخته ها و خارها ۱۹۳۲ - انسل آدامز

عباس کیارستمی در مقام یک عکاس

عباس کیارستمی (زاده سال ۱۹۴۱ در تهران و درگذشته ۲۰۱۶ در پاریس)، کارگردان ایرانی و سینماگری مؤلف و سازنده فیلم های مطرحی همچون کلوزآپ، طعم گیلان و باد ما را با خود خواهد برد، یک عکاس پر از شور و اشتیاق هم بوده است. استادی لقبی برازنده برای او، هم در سینما و هم در عکاسی است. عباس کیارستمی عکاسی را پس از انقلاب ۱۹۷۹ در ایران آغاز کرد. او در این باره می گوید: با وقوع انقلاب، ساخت فیلم تقریباً غیر ممکن شده بود، یک روز چون کاری نداشتم، رفتم و برای خودم یک دوربین ارزان قیمت یاشیکا خریدم و به جنگل رفتم. از یک طرف می خواستم خودم با دوربینم تنها باشم و از طرفی می خواستم لحظات لذت بخشی که شاهدش بودم را با دیگران تقسیم کنم. باید این لحظاتی که پر از شور یا درد بودند را جاودانه می کردم.

به مرور، این مشغولیت به مدیومی برجسته در کارنامه هنری او بدل شد. از سال ۱۹۸۹ شروع به برگزاری نمایشگاه عکس در داخل ایران و بعد از سال ۱۹۹۵ در خارج از ایران کرد. واکنش ها به این نمایشگاه ها یکسان نبود. برخی از آن استقبال نکردند چرا که او را هنرمندی در مدیوم سینما می دانستند و نه عکاسی. به هر حال این نوع نگاه ها به آثار او بسیار تنگ نظرانه بود. او خود نیز با وجودی که در کیفیت چاپ عکس های به نمایش درآمده اش وسواس به خرج می داد ولی

چندان به دنبال انتشار آنها نبود. اغلب در پایان هر نمایشگاه، بسیار سخاوتمندانه آثارش را هدیه می داد و چندان آنها را کد گذاری و حراست نمی کرد.



عکس هایی که او در مرحله آماده سازی فیلم هایش و در جستجوی لوکیشن ها می گرفت، به عنوان بخشی عمده در مجموعه آثار عکاسی او باقی مانده اند. برای مثال مجموعه عکسی که از جاده ها، سوژه مورد علاقه اش گرفته است.



در یک روز بارانی کیارستمی تصمیم می گیرد از تهران خارج شود: "کوله بارم را بستم، مطمئن شدم که هم دوربین آنالوگ و هم دوربین دیجیتال را همراهم آورده ام."

سپس او در باران، توی ماشینش پناه می گیرد و از مناظر شهر و حومه آن عکاسی می کند. در همه این عکس ها، قطران باران شیشه مقابل خودرو را پوشانده است و خطوط بلند درختان، نور چراغ های تار و مه آلود، و در حاشیه جاده دیواری زرد رنگ همه در پس این لایه قطرات باران جا گرفته اند. عکس ها مثل فیلمی کوتاه، حسی از حرکت و سکون را با هم دارند. این مجموعه با عنوان "باران و باد" منتشر شدند. عکس ها رنگی هستند ولی با این وجود رنگ های خاکستری و سیاه بر سایر رنگ ها غالب هستند و همین سبب شده که آثار، کیفیتی همچون نقاشی به خود بگیرند. بعد از این بود که کیارستمی عکس هایش را در پنج جلد کتاب دسته بندی و منتشر کرد.

کیارستمی در دانشگاه هنر نقاشی خوانده بود و او سعی می کرد جنبه های عکاسی مستند نگارانه را در فرم های نقاشی تلفیق کند. در بعضی از مجموعه عکس های او مانند، "به من نگاه کن" و یا "من و مونه و من" که تمرکزش بر روی نقاشی های کلاسیک و تماشاگران آنها است، شاهد نوعی نگاه طنزآمیز هم در آثارش هستیم. او در سال ۲۰۱۰ به منتقدی به نام استفان کورارد گفت: "من خیلی تمرین نقاشی کرده ام ولی هرگز نقاش نشدم. ولی از وقتی که عکاسی می کنم، دیگر نقاشی را کنار گذاشته ام. فکر می کنم بسیاری از ناامیدی هایی که در نقاشی نسبت به خودم داشتم، با عکاسی جبران شده اند."



کیارستمی حس می کرد که در نقاشی ضعیف است ولی با عکاسی توانست ذهنیات خود را به تصویر در آورد، او می گوید: عکس های من برگرفته از یک زندگی جاری نیستند بلکه نشات گرفته از تخیلات من هستند."

ولی با این حال، همه چیز در عکس های او بسیار خوب است. گاهی عکس هایش را شعرهای کوتاهی که می سرود، همراهی می کردند. یکی از همین شعرها نحوه نگرش او را به خوبی به تصویر می کشد: "از درختی عکس گرفتم، از خجالت سرخ شد، نیازی نیست حرف مرا باور کنی."

به قلم سبیل قصب

ترجمه رضا تجویدی

گزارش تصویری اختصاصی ماهنامه انسل

اجرای سیرک سوئیزی سومه

رضا تجویدی



@Reza Tajvidi



Anselmagazine



Anselmagazine



Anselmagazine





یک خاطره از عباس کیارستمی



آن سالهایی که در شهر تهران زندگی می کردم، اغلب اوقات به موزه هنرهای معاصر می رفتم و اگر نمایشگاه جدیدی برپا می شد از آن بازدید می کردم و در رویدادهای آن شرکت می کردم. بعضی از آثار کیارستمی در مدیوم ویدئو آرت، مثل آن تکه چوبی که در موج دریا به سوی ساحل سرگردان است را اولین بار در همین موزه دیده بودم. یکی از همین روزها در سال ۸۲ خورشیدی، در سینما تک موزه هنرهای معاصر، جشنواره نقد و بررسی فیلم های کشور یونان برگزار شده بود. روز جشنواره طبق معمول به موزه رفتم ولی نگهبان توی ورودی، جلوی راهم را گرفت و گفت: مهمان ویژه هستی یا بلیط داری. پرسیدم که از کجا باید بلیط تهیه کنم؟ نگهبان با خونسردی و نیشخندی به لب جواب داد: دیگر بلیطی برای فروش وجود ندارد، ظرفیت تکمیل است! ناامیدانه داشتم برمی گشتم که ناگهان ماشین پاترولی آهسته توی خیابان کارگر مقابل موزه متوقف شد. سرنشین پاترول عباس کیارستمی بود با همان عینک دودی همیشگی روی چشمانش. به نزدیکی ورودی موزه که رسید، به سمتش رفتم، سلام و احوال پرسى مختصری کردم و در همان حال از مقابل چشمان آن نگهبان موزه هم گذشتم. آن روز بالاخره به یمن دیدار با عباس کیارستمی، پایم به داخل موزه باز شد ولی آنقدر جمعیت شرکت کننده زیاد بود که مجبور شدم همه فیلم ها را ایستاده ببینم. ولی با این وجود آن روز، به روزی خاطره انگیز برایم بدل شده است.

رضا تجویدی

دیدار سادلایوف عکاسی پارسی زبان از سرزمین تاجیکستان گفتگوی اختصاصی مجله انسل با یک هنرمند-عکاس



دیدار سادلایوف را بیش از آنکه بخواهیم عکاس خبری بنامیم باید به عنوان عکاسی مردم نگار و معرف فرهنگ و طبیعت تاجیکستان قلمداد کنیم. او در سال ۸۱ میلادی در روستایی در حومه شهر "پنجه کند" به دنیا آمد؛ شهری در غرب کشور تاجیکستان و در نزدیکی سمرقند در آن سوی مرز که یادآور نام شاعر پرآوازه ایرانی، پدر شعر پارسی رودکی است. دیدار سادلایوف، ابتدا به پایتخت مهاجرت می کند تا در شهر دوشنبه در رشته فیزیک تحصیل کند، مدتی هم در همین رشته مشغول به کار می شود ولی خیلی سریع پی می برد که آنچه واقعا به آن علاقه مند است، هنر عکاسی است؛ رشته ای که همواره در خانواده آنها محبوبیت داشته. او بر آن می شود که به تحصیل در این رشته بپردازد، پس به مسکو می رود و در دانشگاه هنر، طراحی و فن آوری مسکو در رشته عکاسی خبری تحصیل می کند. دیدار سرانجام در سال ۲۰۱۶ به کشور خود باز می گردد و در رسانه های داخلی تاجیکستان به عنوان عکاس-خبرنگار کار می کند. در این دوره عکس های او در مسابقات گوناگون منطقه ای و جهانی می درخشند و در سال ۲۰۲۱ عکس های برگزیده او در میان مجموعه عکس تقویم سالانه یونسکو منتشر می شوند.

با او گفتگویی داشته ایم که در ادامه می خوانید:



پسری سوار بر اسب در پیش زمینه چهل دختران، عکسی از دیدار سادلایوف که در تقویم سالانه یونسکو منتشر شده است.

کمی برایمان از زادگاهتان بگویید.

من در روستایی به نام حصار که نزدیک ترین آبادی به شهر پنجه کند هست، متولد شدم. جمعیت بسیار کمی آنجا ساکن هستند که با شغل های دهقانی و تجارت امورات خود را می گذارند. با این وجود، من بهترین سالهای عمر خودم را در همانجا سپری کرده ام. شهر پنجه کند، بیش از پنج هزار نفر جمعیت دارد و هشت روستا از توابع آن هستند که اقوام ترک، ازبک و تاجیک در آنها ساکن هستند. من دوران کودکی خوش و پرخطر ای در این ناحیه داشته ام. آن زمان، کشت تنباکو متداول بود و از میان این مزارع عبور می کردیم و به دشت و صحرا و جنگل می رفتیم. یادم هست که در قسمتی از جنگل کرتاشکه (سیب زمینی) می کاشتیم و این کار بخشی از فعالیت های کشاورزی ما بود. با گذشت سالها و با بهبود وضع مالی مردم منطقه، به مرور تجارت، جایگزین دهقانی و کار روی مزارع شد و عده ای از مردم محل به نقاط دیگر مهاجرت کردند. در آن دوران بازی هایی بین کودکان منطقه متداول بود مانند چلیک زنک، تخته زنک، روشو روشک که دیگر وجود ندارند و من به عنوان یک عکاس بسیار آرزو دارم که می توانستم کودکان را در حال انجام این بازی ها، عکاسی کنم ولی متأسفانه نسل های جدید اصلا این بازی ها را به یاد نمی آورند و اینکه من هم بخواهم آن را بازسازی و صحنه سازی کنم، کار دشواری است. امیدوارم روزی بالاخره چه با عکس چه با نقاشی، این بازی ها را در قالب تصویر ثبت کنم. به هر حال خاطرات خوش من از دوران کودکی در پنجه کند بسیار زیاد هستند، از جمله دوستانی که آنجا دارم و هر از گاهی دور هم جمع می شویم، ولی نه مثل سابق که وقت بسیار زیادی را با هم می گذراندیم و امروزه به دیداری دو یا سه ساعته اکتفا می کنیم. مهر و محبت و جنس رابطه ها، در زمان های قدیم بسیار متفاوت تر از امروز بود که شاید ناشی از تغییر زمانه است.



برای علاقه مندان عکاسی بگویید که چه موضوعات جذابی برای عکاسی در تاجیکستان وجود دارد که می تواند آنها را ترغیب به سفر و عکاسی در آنجا کند؟

تاجیکستان جاهای بسیار زیادی برای عکاسی دارد. مناظر و جاده هایی در دل طبیعت دارد که برای عکاسی جالب هستند. اگر به آثار عکاسی من نگاه کنید، جاده ها، منظره ها، طبیعت و مردم تاجیکستان را در آنها پیدا می کنید. برای مثال دهی به نام وورا هست که بافت خانه ها در آنجا بسیار ویژه است. یا مناطق ارتوج، کولی کلان، هفت کول و بسیار جاهای دیگر که مناظر بسیار بکر و زیبایی برای عکاس دارند. اغلب دوستان خارجی که به تاجیکستان می آیند، وقتی عکس های من را می بینند، بسیار ترغیب می شوند تا این مناطق را از نزدیک ببینند و عکاسی کنند. ولی چیزی که هر ساله عکاسان را به تاجیکستان می کشاند، مراسم بزکشی است، البته زندگی مردم در شهرها و روستا هم اغلب سوژه عکاسان خارجی است. بافت کشور تاجیکستان بگونه ای است که زندگی مردم در شمال، جنوب و شرق و غرب کشور با هم بسیار متفاوت است و هر کدام آداب و رسوم محلی خودشان را دارند و از همین جهت، عکاسان با سفر به هر گوشه تاجیکستان با سوژه های متفاوتی روبرو می شوند. در کل تاجیکستان بسیار جاهای بکری برای عکاسی دارد، قلعه حصار، دره حصار، دره الماسی، ورزاب از آن جمله هستند و یا منطقه عینی که خانه های تاریخی آن ثبت یونسکو شده است. مناطق سغد و پامیر بسیار جاهای دیدنی و جالب برای عکاس دارند. در پامیر سبک زندگی مردم بسیار متفاوت از آنچه است که در دیگر مناطق کشور وجود دارد و همین، جذابیت ویژه ای برای عکاسان دارد.

چطور با هنر عکاسی آشنا و به آن علاقه مند شدید؟

پدرم که روحشان شاد باشد، به عکاسی علاقه بسیار زیادی داشت و اغلب در بین خانواده عکاسی می کرد. برای همین الان در آلبوم خانوادگی عکس هایی از مادر بزرگ و پدر بزرگ و عمو و عمو و خاله و همه اقوام را می توانیم ببینیم و خاطراتشان را زنده نگه داریم. شاید همین مساله سبب شد که عکاسی در خانواده ما، رشته ای مورد علاقه باشد. زمانی که من در شهر دوشنبه دانشجو بودم، برادر بزرگترم شغل عکاسی را پیشه کرده بود و منبع درآمدش همین کار بود. او این حرفه را به من هم آموخت و من هم در کنار درس، مشغول عکاسی و کسب درآمد شدم و عکاسخانه ای هم دایر کردم. همان سالها بود که روزی یک عکاس حرفه ای در شهر دوشنبه کارگاه یک روزه عکاسی برگزار کرد که من هم در آن شرکت کردم. هزینه آن کارگاه صد سامانی بود که معادل ده دلار می شد. آن دوره آموزشی سبب شد که علاقه ام به هنر عکاسی بیشتر شود و هم اینکه فهمیدم که باید این رشته را از راه درستش و بصورت آکادمیک بیاموزم. هفته بعدش خودم را به شهر مسکو رساندم و در رشته عکاسی خبری در دانشگاه این شهر ثبت نام کردم و در نهایت با دیپلم سرخ، این دوره را به اتمام رساندم و به تاجیکستان برگشتم تا آموخته هایم را در وطن خودم بکار گیرم.



عکاسی در تاجیکستان
چه تاریخ و سابقه ای
دارد؟ از چه زمانی
عکاسان برجسته از دل
جامعه تاجیکستان
پدید آمدند؟

عکاسی از اواخر قرن نوزدهم توسط روسها به تاجیکستان آورده شد و برای سالهای مدید، این حرفه و فن در تاجیکستان در دست روسها بود و رسانه هایی هم که وجود داشت توسط آنها گردانده می شد. هنوز هم یکی از آنها به نام توشینکا در همینجا حضور دارد و با وجودی که ۸۵ سال سن دارد ولی کماکان بسیار خوب عکاسی می کند. اگر بخواهم به عکاسان برجسته تاجیکستانی اشاره کنم باید از زنده یاد محی الدین عالم پور نام ببرم که در خلال جنگ داخلی تاجیکستان کشته شد. از او خاطرات، آموزه ها و آثار زیادی به جا مانده است. او و تعدادی دیگر، برای رسانه هایی چون بی بی سی، به عنوان خبرنگار و عکاس خبری کار می کردند. ولی در کل، از آنجایی که تاجیکستان برای سالها بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بود، تاریخ عکاسی مشترکی با روسیه دارد و روسها تاثیر زیادی در عکاسی تاجیکستان داشته اند.



عکاسان در تاجیکستان بیشتر چه ژانرهایی را دنبال کرده اند؟ آیا آثار بیشتر فوتوژورنالیستی هستند یا ژانرهای دیگری چون عکاسی خیابانی، طبیعت، مردم شناسی و غیره نیز مورد توجه بوده است؟

اغلب عکاسان در تاجیکستان به عنوان عکاس خبری مشغول به کار هستند و البته برخی هم عکاسی طبیعت می کنند. من خودم به شخصه به ژانر مستند و مردم شناسی علاقه داشته و در این زمینه فعالیت می کنم. آثاری که از طبیعت و مردم تاجیکستان گرفته می شود، در قالب کتاب و مجله درباره سرزمین تاجیکستان منتشر می شوند.

آیا عکاسی در تاجیکستان پیش از استقلال و در دوره جماهیر شوروی متفاوت از عکاسی پس از آن بوده است؟
چندان از وضعیت عکاسی در آن دوره قدیم اطلاعی ندارم ولی در جمهوری استقلال یافته تاجیکستان، عکاسان با محدودیتی روبرو نیستند و در ژانرهای مختلفی مشغول کار هستند. هر چند که عکاسی خبری و عکاسی طبیعت با استقبال بیشتری از طرف مخاطبان روبرو می شود.

شما بعد از اتمام دوره دانشگاهی در رشته فیزیک در دانشگاه ملی تاجیکستان، به شهر مسکو رفتید تا در رشته عکاسی خبری مشغول به تحصیل شوید، چه چیزی باعث شد چنین تصمیمی بگیرید و بخاطر آموختن عکاسی به مسکو بروید؟

همانطور که قبلا گفتم، در دوران تحصیل در تاجیکستان، عکاسی هم می کردم و از این راه درآمد هم بدست می آوردم. بعد از فارغ التحصیلی در رشته فیزیک، خواستم تا در همان شاخه مشغول به کار شوم، برای مدت ۳ یا ۴ ماهی هم در یک شرکت کار کردم ولی خیلی زود متوجه شدم که این رشته ای نیست که بتوانم به آن علاقه مند باشم و تصمیم گرفتم همان عکاسی را به عنوان پیشه و کار دنبال کنم. همان دوره بود که در یک گارگاه عکاسی شرکت کردم و پس از آن تصمیم گرفتم بصورت آکادمیک در این رشته تحصیل کنم. در اصل هدفم این بود که در هنر عکاسی توانمند شوم و بتوانم نقشی در رشد و توسعه آن در کشورم داشته باشم. اکنون هم خوشحالم که تا حدی به اهدافم در این زمینه رسیده ام و برای مثال، عکس های من در جشنواره ها و مسابقات برزگی در خارج از کشور به عنوان عکس برتر برنده شده اند و سبب افتخار برای کشورم شده اند.



بعد از تحصیل چه فعالیت و تجاربی در حوزه کار عکاسی در داخل شهر مسکو و روسیه داشتید؟

هم زمان با تحصیل عکاسی در شهر مسکو، به عنوان تجربی آموزی، از فرستادگان و نمایندگان تاجیکستان در روسیه و مراسمات رسمی هم عکاسی می کردم که یک روز فردی به سراغم آمد و گفت که به عکس هایی که گرفته ای نیاز داریم و حاضرم آنها را از تو بخرم. من در پاسخش گفتم که من در حال تجربه آموزی هستم و می توانم عکس هایم را به رایگان برای انتشار در اختیار شما بگذارم. بعدها همان شخص با من تماس گرفت و از من پرسید آیا مایلی از رییس جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین عکاسی کنی؟ من پیشنهادش را پذیرفتم و این کار می توانست تجربه بسیار خوبی برای من باشد. به هر حال از طریق همان شخص، به عنوان نماینده خبری و عکاس یک رسانه روسی برای مدتی مشغول بکار شدم. از خاطرات دیگرم در روسیه آن است که در کنار استاد گرانقدرم تجربه آموزی می کردم و روزی که به اتفاق برای عکاسی از مراسمی رفته بودیم، من از دو کهنه سرباز مو سفید که یکی ازبکستانی بود و یکی روس و بعد از سالها همدیگر را پیدا کرده و با هم دیدار کرده بودند، عکاسی کردم و من آن روز با استادم بر سر آنکه کدامیک از ما عکس بهتری گرفته ایم، مزاح کردم.

شما پس از آن و از سال ۲۰۱۴ با موسسه های خبری و هنری بسیاری و حتی سازمان صلیب سرخ در حوزه عکاسی همکاری داشته اید، از فعالیت های خود در این مقطع برایمان بگویید.

سال ۲۰۱۴ توسط دوستی که هموطنم و اهل تاجیکستان بود، برای عکاسی به سازمان صلیب سرخ معرفی شدم و در سه نوبت از آنها پروژه کاری گرفتم و عکس های من در شهر ژنو به نمایش درآمد و نیز در قالب کتاب منتشر شد.

موضوع این پروژه ها چه بود؟

سوژه های من برای پروژه های صلیب سرخ، مهاجران بودند. من در آن مقطع خودم یک مهاجر محسوب می شدم و از همین رو با احساساتی که مهاجران با آن دست به گریبان هستند، به خوبی آشنا بودم که این موضوع در کار عکاسی من موثر بود.



شما پس از بازگشت از روسیه، برای مدتی به عنوان عکاسی خبری در هفته نامه تاجیکستان فعالیت نمودید، فکر می کنید در این مقطع، شما چه چیزی را توانسته بودید برای جامعه عکاسی تاجیکستان به ارمغان ببرید؟ آیا فکر می کنید در این زمان توانستید سهمی در ارتقاء و توسعه هنر عکاسی در کشور خودتان داشته باشید؟

سال ۲۰۱۶ بود که پس از اتمام تحصیل از روسیه به تاجیکستان بازگشتم و بلافاصله در رسانه اطلاعات خاور به عنوان عکاس مشغول به کار شدم. بعدش هم مدتی در روزنامه تاجیکستان، عکاس خبری بودم. در همان سالها، در یک مسابقه عکاسی در آسیای میانه موفق به کسب مقام دوم شدم و بعدش هم در مسابقات دیگری هم موفق به کسب مقام شدم و همه اینها بخاطر این بود که من عکاسی را بصورت اصولی در دوره تحصیل آموخته بودم و اکنون با دستاوردهای آن روبرو می شدم.

در عکس های شما نوعی عشق و علاقه به سرزمین و مردم تاجیکستان هم دیده و هم حس می شود. آیا هیچ وقت به فکر کار برای رسانه های معتبر جهانی در بیرون از کشور خودتان هم بوده اید؟

وقتی کسی وطن خود را دوست دارد، باید این مهر و محبت به زادگاهش را بگونه ای نشان بدهد. من این کار را برای مردم کشورم با عکس هایم می کنم. نشان می دهم که چه کشور زیبایی داریم، مردمش چطور زندگی می کنند. من بسیار خوشحالم که زاده تاجیکستان هستم و به آن عشق می ورزم. این عشق به وطن، زمانی که در مهاجرت به سر می بردم، صد چندان شده بود و من می خواهم این سرزمین را و زیبایی ها و خوبی هایش را به دیگر مردم جهان با عکس هایم نشان دهم. پیشنهادهای زیادی از رسانه های خارجی برای کار داشته ام که همگی آنها را رد کرده ام. البته برای مدتی در "اپه" کار کردم و اکنون هم فقط برای خبرگزاری رویترز در داخل خاک تاجیکستان به عنوان عکاس کار می کنم.

روند پیش رو و آینده عکاسی را در تاجیکستان چطور می بینید؟

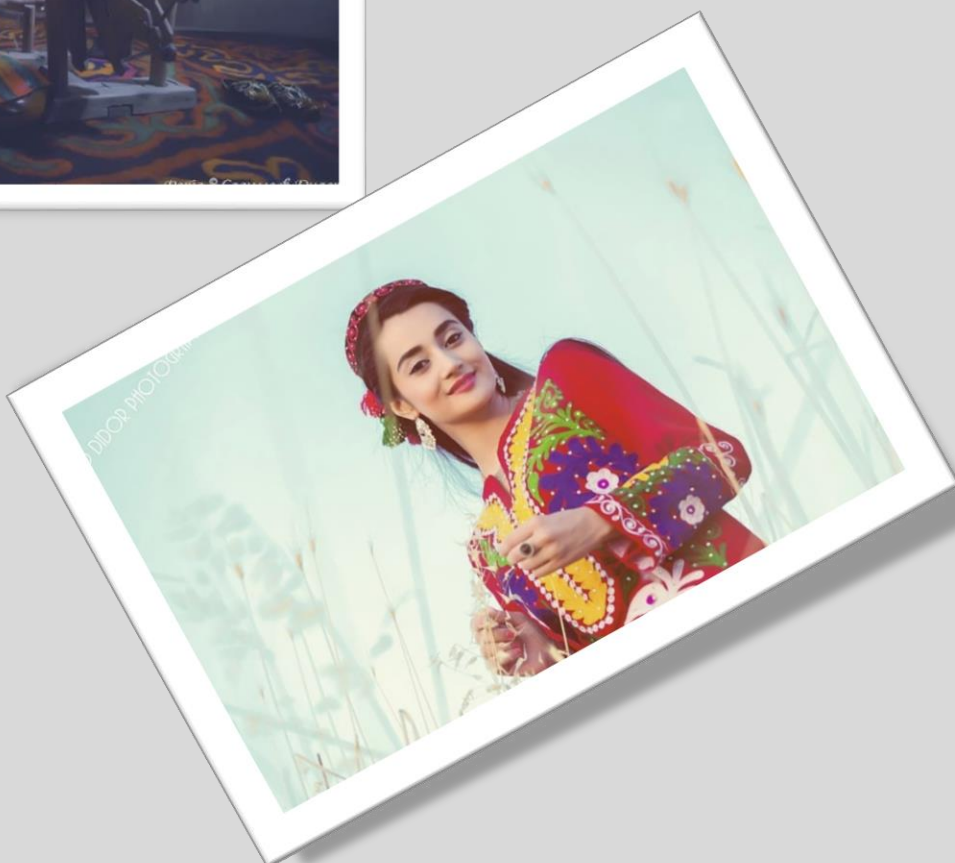
از همان سالهایی که در روسیه مشغول آموختن عکاسی بودم مدام به عکاسان جوان تاجیکستانی توصیه می کردم که این هنر را اصولی بیاموزید تا آینده خوبی در انتظارتان باشد چرا که اگر عکسی خوب و اصولی گرفته نشود، باقی نمی ماند و از میان می رود. اکنون عکاسان بسیاری خوبی در تاجیکستان ظهور کرده اند که دوستان من هستند و در مسابقات جهانی عکاسی، آثارشان رتبه های خوبی کسب می کنند و از این موضوع بسیار خرسندم. جالب است برایتان بگویم که فرزند خودم هم از سن کم عکاسی کرده و اکنون یک عکاس به حساب می آید. یکی از عکس هایش در یونسکو و در کشور فرانسه منتشر شده است و در مراسمی ویژه، به عنوان یک عکاس جوان از او تقدیر شده است. به هر حال من آینده هنر عکاسی در تاجیکستان را بسیار درخشان می بینم و از این بابت خدا را شکر می کنم.

در آخر، کلامی هم برای جامعه عکاسان پارسی زبان و مخاطبان ماهنامه انسل بگویید.

آرزو دارم که ما عکاسان پارسی زبان بتوانیم مجموعه ای تشکیل دهیم و در ارتباط و در رفت و آمد باشیم. چه خوب است که با هم تورهای عکاسی مشترک در کشورهای مختلف پارسی زبان تشکیل بدهیم. و نیز انجمن و همکاری هنرمندان پارسی زبان با هم، بسیار ایده خوبی است. دیدار از یکدیگر سبب ایجاد مهر و محبت و تقویت دوستی بیشتر میان ما خواهد شد.



@sadulloev.didor



داستان و عکس (قسمت سوم)

ماجراهای زندگی پر رمز و راز گربه های خیابانی دبی

نوشته: بشایر عارف

ترجمه : رضا تجویدی



در دبی، جایی که معروف است یک شبه از دل صحرا، سر برآورده است، دنیایی پر از قصه و ماجرا از گربه هایی وجود دارد که بیشترشان از نژادی محلی، معروف به میوی عربی هستند؛ و حالا وقتش است که با هم، چیزهای بیشتری درباره زندگی این گربه های محلی بدانیم.

میوهای عربی، از قدیم ساکن این سرزمین بوده اند. حتی خیلی قبل تر از اینکه سر و کله آدمها اینجا پیدا شود. از وقتی که دبی تنها زمینی پوشیده از شن و ماسه بود، آنها همینجا بوده اند. سالها بعد، آدمها به این منطقه هجوم آوردند ولی گربه ها با وجود اشغال قلمروشان، دبی را ترک نکردند؛ بلکه سعی کردند خودشان را با شرایط جدید وفق دهند.

*قسمت اول و دوم در شماره های پیشین ماهنامه انسل منتشر شده است.

قسمت سوم



عکس: عمران الانصاری @omranalansari

در یک بعد از ظهر نیمه آفتابی، تیز چنگال روی سقف یک ماشین اسپورت سبز خوش رنگ که روبروی یکی از خانه های ویلایی پارک شده بود، برای خودش لم داده بود. او اغلب اگر آدمها آن دور و اطراف نبودند، دوست داشت بالای همین ماشین برود. به برق و جلای بدنه ماشین نگاهی می کرد و بعد جستی می زد روی آن. اصلا این ماشین هیچ وقت تازگی خود را برای او از دست نمی داد. دوست داشت صدای قیژ قیژ برخورد پنجه هایش را با سطح صیقلی و درخشان ماشین بشنود. واقعا بعد از ظهري زیبا و عالی بود. آدم مهربان به او غذا داده بود و او بعد از اینکه دل سیری غذا خورده بود، حسابی خودش را لیس زده و تر و تمیز کرده بود. دیگر هیچ چیز به خوبی آن نمی توانست پیش برود.

ولی این فقط فکر و خیال تیزچنگال بود، چون در آن لحظه، تیزدندان درست زیر همان ماشین قایم شده بود. سرش را به سمت پایین خم و کمرش را تا می توانست جمع کرده بود تا دیده نشود و آهسته و پاورچین بر روی سنگفرش داغ خیابان قدم بر می داشت. او با چشموهای تیز شده اش همه حرکات تیزچنگال را زیر نظر گرفته بود.

تیزچنگال در آن لحظه داشت تقلا می کرد تا با زبانش موهای پشتش را لیس بزند. همیشه سعی می کرد ظاهر خودش را آراسته و مرتب نگه دارد و برای این کار، روش های خودش را داشت. مثلا خودش را مثل توپ حلقه می کرد، پنجه اش را توی دهانش می زد و بعد با یک حرکت دایره ای دماغش را می مالید و پاک می کرد. او آنقدر مشغول خودش بود که اصلا متوجه حضور تیزدندان نشد.

دم سیاه بالای یک سطل زباله ایستاده بود، داشت سعی می کرد هر شکلی هست سرپوش آن را بردارد. دم جنبان هم، همان پایین نشسته بود، مدام داشت برای دم سیاه آیه یاس می خواند که این کاری که می کنی بی فایده است. یک ساعت تمام بود که آن دو سرگرم سطل زباله شده بودند.

یکدفعه دم سیاه فریاد زد: تیزچنگال! بعد از روی سطل زباله به روی زمین پرید و گفت: چه اتفاقی برات افتاده؟

دم جنبان برگشت و نگاهی به تیزچنگال انداخت و درحالی که صدایش از ترس می لرزید گفت: تیزچنگال، داره از بدنت خون میاد! تیزچنگال با صدای آهسته گفت: کار تیزدندان! بعد خودش را به میان آنها رساند، سبیلهایش را تکانی داد و گفت: اون یک هیولاست! دم جنبان خودش را کنار کشید. طاقت نداشت خونی که از بدن تیزچنگال می آمد را ببیند.

تیزچنگال بی حوصله چشمهایش را به سمتش برگرداند و گفت: بی خیال، چیزی نیست دم جنبان!

دم سیاه که هنوز سعی می کرد خودش را دور نگه دارد گفت: کاری از دستم بر نمیاد، من به خون خیلی حساسم! بعد ادامه داد: تیزی، من بهت گفتم که نزدیک اون نشو! ولی تو به حرفم گوش ندادی و رفتی و اینطوری به خودت آسیب زدی! اگه به حرفم گوش می کردی اصلاً همچین اتفاقی نمی افتاد.

دم سیاه با چشمان گرد شده به دم جنبان نگاهی گرد و گفت: حالا به نظرت زخمهایش خوب میشه؟

دم جنبان دماغش را تکانی داد و با اکراه گفت: آره، چون من الان کمکش می کنم.

تیزچنگال غرغر کنان روی زمین دراز کشید تا دم جنبان روی زخم هایش را لیس بزند. بعد از یک بحث طولانی و داغ میان آنها که دست کم دو بار دم جنبان از کوره در رفت و با صدای بلند حرفش را زد، سرانجام تیزچنگال قانع شد که باید بروند و یک جای دیگری برای زندگی پیدا کنند؛ یک جایی که تا حد ممکن از دسترس تیزدندان دور و در امان باشند.

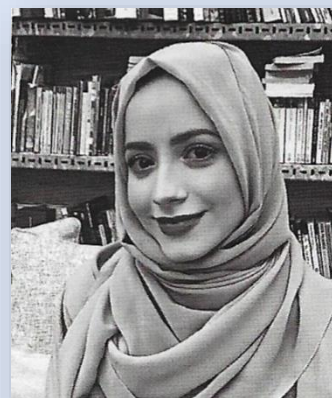
تیزچنگال گفت: امیدوارم دیگه اونو نبینیم.

وقتی که میان حرفش داشت به تیزدندان اشاره می کرد، توی صورتش اخمی ظاهر شد.

درباره نویسنده داستان:

بشایر عارف نویسنده اماراتی است او با خانواده اش و گربه خانگی مورد علاقه اش به اسم مهتاب در شهر دبی زندگی می کند. اگر زندگی مخفی میوه های عربی در دبی از فکر و خیالیش بیرون برود، آن وقت دوست دارد کلی کتاب و داستان جدید بخواند.

@bashayer.arif



نگاهی گذرا به کتاب اصول داوری عکاسی اثر تام آنگ

مترجم: حسین خائف

بحث داوری عکاسی یکی از چالش برانگیزترین و در عین حال سخت‌ترین قسمت قضاوت در خصوص یک عکس است. متأسفانه برای این مساله چارچوب قانونمند و به عبارت روشن‌تر هیچگونه اساسنامه و یا کتابی تدوین نشده بود. کتاب اصول داوری آنگ که برای اولین بار در ایران به زیور ترجمه و طبع رسیده است محصول تجربیات، راهکارها، شیوه صحیح داوری در مسابقات بین‌المللی داوری عکس است. آنگ در مقدمه این کتاب می‌گوید:

این کتاب یک راهنمای عملی برای داوری در مورد شاخه‌های مختلف عکاسی است. از مسابقات بین‌المللی، جوایز و کنکور برای پروژه‌های شخصی و موسسات آموزشی تا هرنوع بهره‌گیری دیگری که تصور می‌کنید. این کتاب منبع منحصر به فردی است زیرا می‌تواند تا حدود زیادی به هر کسی که عکس‌ها را داوری، ارزیابی، انتخاب یا از آن استفاده می‌کند، آگاهی برساند و به آنها کمک کند.

آنچه که ماحصل این کتاب است را می‌توان به چند بخش و به شرح زیر تقسیم نمود.

۱. چه کسی داور عکاسی است؟

آنگ معتقد است "هر کسی که می‌تواند تصویری را ثبت کند، آنچه که برای داوری در مورد یک عکس لازم است را دارد. عکاسان می‌توانند ببینند، چون عکاسان سلیقه‌های خود را دارند. می‌توانند ترجیحات خود را بین آنچه دوست دارند یا دوست ندارند در انتخاب عکس‌ها بیان کنند. به طور خلاصه، آنها می‌توانند در مورد عکاسی داوری کنند و تقریباً همه عکاسان مایل به بیان نظرات خود هستند. با این حال، باید به یاد داشته باشیم، داوری در مورد عکاسی معنا و مفهومی بیشتر از اعمال نظر شخصی است. دست کم، هرکسی می‌تواند تلاش‌های عکاسی خود را داوری کند، حتی اگر هرگز به تلاش دیگران نگاه نکند. با این وجود، تعداد کمی از عکاسان (که تعدادشان به سرعت در حال رشد است) وجود دارند که مسئولیت داوری‌ایی فراتر از مسئولیت خود را بر عهده می‌گیرند. (ادعای داوری دارند!).

اما برآستی هرکسی که امروز دوربین بخرد، بعد از چند روز عکاسی می‌تواند ادعای داوری کند؟ به نظر می‌رسد منظور نویسنده یک نگرش کلی است و وقتی به صفحات بعدی کتاب می‌رسیم، تقسیم‌بندی‌ها، قوانین، اصول‌های ابتدایی درک عکس و... را می‌خوانیم، متوجه خواهیم شد که عناصر دیگری نیز در کنار مساله داوری لازم و واجب است. نخست آنکه آنگ شخص خواننده را به چالش و کنکاش درونی دعوت می‌کند. او با طرح پرسش‌های که به خود شخص داور و امر اخلاق در داوری بر می‌گردد، سعی دارد، اهمیت امر داوری را گوشزد کند. وی با طرح ده پرسش اساسی بر اهمیت موضوع اینچنین می‌افزاید:

- اگر قوانین به زبان اول شما نیستند، آیا مطمئن هستید که آنها را کاملاً درک می کنید؟
- آیا با اهداف مسابقه یا جایزه و با نوع آثار مورد انتظار آشنا هستید؟
- آیا تجربه، دانش عکاسی و دانش تخصصی برای دسته هایی که داوری می کنید را دارید؟
- آیا با طرح امتیازدهی و علامت گذاری آشنا هستید و از مزایا و معایب آنها مطلع اید؟
- آیا دانش یا مهارتی دارید که به شما در تشخیص تصاویر جعلی، سرقت ادبی یا سایر تصاویر مشکوک کمک کند؟
- آیا می توانید دستکاری تصویر ضعیف را تشخیص دهید؟
- آیا می توانید درجه و میزان دستکاری تصویر مورد استفاده در تصاویر را با استفاده از ابزارهای دستکاری تصویر (نرم افزارهای) اولیه ارزیابی کنید؟
- آیا می توانید میزان تنظیم، چیدمان یا طرح یک تصویر را ارزیابی کنید؟
- آیا در جریان امور جاری و اخبار بین المللی عکاسی هستید؟

وی در ادامه به دوشیوه ابتکاری در امر داوری می پردازد و آن دو شیوه را به نام های:

داوری از بالا به پایین

داوری از پایین به بالا

نام گذاری و مزایا و معایب هر دو روش را نیز توضیح می دهد. یکی از مسایلی که وی عمیقاً به آن اشاره دارد استفاده از افراد متخصص در موضوع داوری است که بهتر است خودشان عکاس نباشند! مثلاً اگر یک نهاد ورزشی، مسابقه عکاسی از یک رالی اتومبیلرانی را برگزار می کند. باید یک نفر (به غیر از داوران منتخب) که تخصص و تجربه اش مسابقه اتومبیلرانی است، نیز در جمع داوران حضور داشته باشد. زیرا فقط یک راننده با تجربه مسابقه اتومبیلرانی است که می تواند در خصوص وضعیت، هدایت، و... یک ماشین در عکس نظر کارشناسانه بدهد و آن را محصول تجربه، درایت، عکس العمل سریع و دقیق راننده و سایر موارد بداند. زیر داوران عکاسی جز نگاهی تکنیکی، فنی و زیبا شناسی عکاسانه، احتمالاً هیچ اطلاعاتی در خصوص تجربه و مهارت یک راننده رالی را ندارند.

۲. فضای داوری

آنگ معتقد است که در هنگام داوری نباید داور را بطور ناگهانی با انبوهی از عکس ها روبرو ساخت. به عبارت واضح تر اینکه نباید در یک روز از داوران خواسته شود بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ عکس را داوری کنند. این امر اشتباه است. زیرا داور با مشکلاتی مانند خستگی چشم ها، کاهش حساسیت داوری به علت مشاهده مکرر عکس های شبیه به هم و ... روبرو خواهد کرد. این امر باعث ضعف داوری، سیستم امتیاز دهی و دلسردی عکاسان شرکت در مسابقه عکس، از نتایج داوری خواهد بود. وی می نویسد:

برای داوری پنج شرط در مرحله اول وجود دارد که باید رعایت و دقت شود:

- ۱) کیفیت رنگ
- ۲) شدت نور
- ۳) یکنواختی نور
- ۴) کیفیت فراگیر
- ۵) هندسه نور

ما اینجا را به نوبه خود برای سه حالت مختلف مشاهده، چاپ، مانیتور و پروجکشن بررسی خواهیم کرد. او در ادامه برای داوری عکس‌ها به صورت سنتی یا چاپی و به شیوه امروزی، مانیتوری یا پخش عکس به وسیله پروجکشن نکاتی را توضیح می‌دهد.

۳. چارت یا نمودار امتیازدهی داوری

آنگ معتقد است برای هر نوع داوری، اعم از داوری عکاسی مستند، عکاسی خیابانی، عکاسی ماکروگرافی، عکاسی طبیعت و چشم انداز و ... اصول و قواعدی وجود دارد. یک داور باید بسته به نوع داوری عکاسی هر عکس را با حوصله و دقت مشاهده و بر اساس چارت و نمودار امتیاز دهی به عکس آن را قضاوت و امتیاز دهی کند. امتیازها می‌تواند مثبت و یا منفی باشد. به عنوان مثال آقا یا خانم ... برای داوری عکس طبیعت (دقت بفرمایید در مرحله نهایی انتخاب سه عکس اول و دوم و سوم از میان ۵۰ عکس نهایی) باید مواردی مانند، زیبایی عکس، قانون یک سوم، خطوط فیبوناچی، ساعت آبی و طلایی در عکس، بندینگ، کالکورکشن و ... را بررسی و به عکس امتیاز بدهد و یا در عکاسی مستند به مواردی مثل: اصل مجاورت در عکاسی، شیب هلندی، میزان استفاده از فضای منفی، بکارگیری صحیح فضای منفی، میزان حضور مینیمال در عکس، نوع ترکیب بندی اعم از متقارن، مثلثی و مرکزی، تعلیق در عکس، تاثیر خطوط افقی، منحنی یا عمودی در عکس، شکل و فرم، عناصر دیداری در ترکیب بندی، دیفرکشن و ... را در تک تک عکس‌ها بررسی و امتیاز ۱ تا ۱۰ (مثبت و منفی) را برای آن در چارت همان عکس که با کد مورد نظر معرفی شده است، ثبت کند و در انتها سه عکس برتر را از نظر خود به هیات داوران اعلام نماید.

۴. زمان بندی در داوری

آنگ معتقد است که داوران در هر یک ساعت قضاوت عکس باید حدود بیست دقیقه به استراحت (اجباری) بپردازند. به عبارت دیگر باید چشمشان تمرین دگر بینی را انجام بدهند. چیزهایی ببینند به غیر از عکس‌های مربوط به مسابقه، روزنامه یا کتابی را ورق بزنند. به صرف چای یا قهوه بپردازند و مجدداً با روحیه‌ای تازه و جدید به امر داوری بپردازند. این مساله متأسفانه نه تنها در کشور ما رعایت نمی‌شود بلکه بسیار از داوری‌ها در حالت فشرده و چند ساعته برگزار می‌شود که نتیجه آن خستگی ذهنی و چشمی داور بعد از یک یا دو ساعت قضاوت

بی‌وقفه، کم حوصله‌گی در امر ادامه داوری، خطای چشم در دیدن عکس‌های بعدی بخاطر امر تکرار و تکرار عکس‌هایی که می‌بینید، آن هم با یک موضوع خاص و در نتیجه نارضایتی عکاسان از نتیجه امر داوری را به دنبال خواهد داشت.

۵. لیست سیاه!

تقلب در عکاسی امری بسیار شایع و غیر قابل انکار است. آنگ معتقد است که داوران نباید در این خصوص جانب احتیاط را پیش بگیرند. بلکه باید بدون هیچگونه (تعارفی) عکاس متقلب را متنبه کنند. روش شایسته برای پی بردن به اینکه آیا این عکس اصل هست یا نه این است که یک هفته قبل از اعلام نهایی برندگان به فرد یا افراد بصورت نامه الکترونیکی اعلام شود که اصل عکس را با فرمت RAW ارسال کنند. بدیهی است که عکاس حرفه‌ای کسی است که با این نوع فرمت عکاسی می‌کند. در موارد استثنا نسخه JPEG عکس را باید دریافت کرد و داور باید بررسی کند که آیا عکس نسخه اصلی همانی است که عکاس نسخه کم حجم تر آن را برای مسابقه فرستاده

و مورد داوری قرار گرفته یا خیر؟ آیا در عکس المانی خارج از موضوع به داخل عکس آورده شده است یا نه؟ در صورتی که عکس اصلی با نسخه ارسالی مغایرت داشته باشد، داور موضوع را با دلایل و مستندات به شورای داوری ارجاع داده، و پس از اثبات، نام و نام خانوادگی فرد شرکت کننده برای همیشه در لیست سیاه قرار می گیرد. این مساله به خود عکاس هم به صورت محترمانه و پنهانی منعکس می گردد. اگر توضیحات عکاس قانع کننده بود، عکس به بخش اعلام نتایج نهایی منعکس و اگر بی فایده بود، برای همیشه آن عکاس حق شرکت در مسابقات این نهاد را ندارد. فایده این کار متنبه کرده عکاس از دانش داوران، شرایط و سلامت برگزاری داوری و ... برای نهاد برگزار کننده است. خوشبختانه این نوع سخت گیری ها باعث شده است که جشنواره هایی مثل جشنواره مسابقات عکاسی سونی، جشنواره مسابقات عکاسی مینیمالیسم، فاین آرت، و ... به اعتباری بین المللی برسند.

۶. جمع بندی نهایی

ما از خیلی جهات، از خیلی از کشورها در امر داوری عکاسی غافل هستیم، داوری عکاسی را امری سهل انگاری تلقی می کنیم، شیوه داوری در کشور ما همچنان سنتی و بر اساس سفارش از بالا یا مقام برگزار کننده است، اگر همچنان داوری های ما پر از حاشیه های متفاوت و مساله ساز است، معلول امر " نا آگاهی و عدم مرجعی تایید شده از اصول داوری " است. ما فکر می کنیم که می دانیم، فکر می کنیم اگر در رزومه خود برنده چندین جایزه هستیم، پس قضاوت ما صحیح است. این بزرگترین اشکال ما است.

رنه دکارت جمله معروفی دارد که تقریباً به این شکل رواج پیدا کرده است. "من فکر می کنم، پس من هستم." و به این صورت اساس فکری اولین اصل دکارت در فلسفه اش پی ریزی شد. با توجه به این مثال ساده متأسفانه اغلب عکاسان ما دچار نوعی خود باوری کاذب شده اند. "من عکس می گیرم، پس من عکاس هستم." این بزرگترین اشتباهی است که یک عکاس در حق خود و دیگران می کند. آنچه شایسته است که باعث دگرگونی عمیقی در نحوه داوری سنتی در ایران، به سمت یک داوری دانشگاهی و آکادمیک برود، ابداع یک مرجع متشکل از معلمان و استادانی است که در این زمینه حرکتی را آغاز کنند. ما هیچ اساسنامه ای در خصوص امر داوری نداریم. بسیاری از داوران ما (تاکید و بسیار با احترام عرض می کنم نه همه عزیزان داور!) بر اساس سلیقه شخصی، نگاه ضمنی، سفارش های گوشه و کنار، ترحم به هنرآموزن خودشان و دخالت احساسات برای قبولی عکس های هنرآموزان آشنا و ... ده ها موارد دیگر بر مسند قضاوت می نشینند. صد در صد داوری ها در سطح یک استان با تکیه بر داوران و معلمان همان استان است. من هرگز مسابقه داوری در استان خودم (گیلان) را ندیده ام که داوران محترم آن از استان های دیگر انتخاب شده باشند! در ظاهر همه این را امری ناپسند می دانند. " مگر در شهر ما داور نداریم که از شهر دیگر داور انتخاب کرده اید؟؟؟" اما اگر یکبار اینکار را انجام دهیم. هم سلامت کار خودمان را تضمین کرده ایم و هم سایر شهرها از تجربه داوران شهر ما بهره می برند!

امیدوارم روزی برسد که همچون شرکت یک نفر برای گرفتن گواهی نامه رانندگی که مستلزم گذراندن دوره های تئوری کتاب آیین نامه، خوانش و فهم تابلوها و علائم رانندگی و دوره های عملی خود امر رانندگی است، مرجعی برای داوری در ایران به زیور طبع برسد تا حداقل تلنگری برای آن دوست بزرگواری باشد که به نام داور با دستاورد هنری یک عکاس یعنی عکس او، قضاوت می کند. رای داور تضمینی برای سلامت امر داوری، شایسته سالاری فرد برگزیده و رضایت خاطر سایر شرکت کنندگان است. افسوس که...!

حسین خائف

مستند ساز - هنرمند عکاس

مجری طرح ده ساله دانشنامه کتاب عکاسی " طبیعت زیبای گیلان "



@Hossein_khaef

فوکوس انباشته (Focus Stacking)



فوکوس انباشته یک نوع تکنیک در عکاسی است که بیشتر در عکاسی ماکرو و نیز عکاسی صنعتی حرفه ای بکار گرفته می شود، هر چند که در سایر ژانرها نیز، همچون طبیعت می تواند به کار رود. اغلب اوقات در عکاسی ماکرو و نیز عکاسی از فاصله نزدیک از محصول به دلیل نوع لنز و تنظیمات نورسنجی مورد نیاز، با مشکلاتی همچون فقدان عمق میدان، کاهش وضوح تصویر و پراش نور روبرو می شویم. از آنجایی که در این نوع عکاسی، هدف نمایش دادن جزئیات دقیق و تصویری بسیار واضح از سوژه است به ناچار باید از تکنیک فوکوس انباشته بهره برد.

این تکنیک ترکیبی از روش های سخت افزاری و نرم افزاری است. بگونه ای که عکاس در هر بار عکاسی، ناحیه فوکوس را بر روی سوژه تغییر می دهد تا در نهایت چندین عکس با نواحی فوکوس متفاوتی حاصل شوند و سپس با استفاده از قابلیت های نرم افزاری هایی مانند لایت روم یا فتوشاپ، با تجمیع و ادغام این عکس ها بر روی هم، در نهایت عکسی با فوکوس کامل و وضوح و کیفیت بالا بدست می آید.

در این تکنیک باید این نکته را به یاد داشته باشید که استفاده از سه پایه برای تنظیم فیزیکی دوربین در یک موقعیت و زاویه کاملاً ثابت موقع عکاسی متوالی، ضروری است.

از عکس های خوب بیاموزیم



"از همان ابتدا پی بردم که خیلی ها از فرهنگ طبقه کارگر و دهقانان در ایتالیا کاملاً غافل هستند، ولی برای من ایتالیا با همه جنبه های مختلف و فرهنگ خارق العاده اش، موضوعی مورد علاقه بوده است" جانی برنگو عکاسی ایتالیایی Gianni Berengo

به مدت ۵۰ سال برنگو با اشتیاقی ذاتی مشغول عکاسی از ایتالیا بود و مجموعه وسیعی از آثارش در حدود ۲۰۰ جلد کتاب، تاریخ اجتماعی ایتالیا را مستند کرده است. این آثار از فضاهای روستایی و دلربا در جنوب تا شهرهای مه آلود و صنعتی شمال کشور را در بر می گیرد. عکس های او تغییر و تحولات ایتالیا از سنت به مدرنیته و تناقضات میان آنها و نیز زندگی و آمال و آرزوهای شهروندان عادی را به نمایش می گذارند. برنگو بخاطر دیدگاه های سیاسی که داشت هم شهرت دارد. از کنکاش های او در موسسات آزمایش روانی تا توجه اش به جوامع کولی نشین در ایتالیا. در عکس های سیاه و سفیدش نوعی نگاه آرام و کنایه آمیز دیده می شود. در عکس های منظره او، مناظر طبیعی وسیع با حضور انسان درون آنها، ارزش ویژه ای پیدا کرده اند، حتی اگر این انسان ها تنها بخش کوچکی از ترکیب بندی عکس را ساخته باشند. این موضوع درباره این عکس از او به نام توسکانی نیز صادق است: جاده ای که میان درختان سرو به سمت بالای تپه امتداد دارد. عکس خیلی هم به فرم رسمی عکس های سیاه و سفید نزدیک نیست، هارمونی بسیار خوبی دارد و انتخاب آدم ها در پیش زمینه در درون کادر بسیار جسورانه بوده است و همین المان ها هستند که از آن عکسی ویژه و جاودانه پدید آورده اند.



عکاسی متحرک از خودرو panning shot یکی از شاخه های عکاس اتومبیل است که لزوم استفاده از تجهیزات ویژه در این نوع عکاسی، آن را به سخت ترین نوع عکاسی اتومبیل بدل نموده است. برای این منظور باید از تجهیزات و بوم نگهدارنده دوربین Car camera rig استفاده شود که مخصوص نصب بر روی اتومبیل طراحی و ساخته شده است و گیره های چسبنده آن بدون آسیب رساندن به بدنه خودرو بسته و باز می شوند. از آنجایی که روشن بودن موتور خودرو باعث ایجاد لرزش در بدنه و انتقال آن به دوربین عکاسی می شود، اغلب ماشین در حین عکاسی، بصورت خاموش و دستی و با سرعت بسیار کم حرکت داده می شود.

در این نوع عکاسی از آنجایی که دوربین بر روی بدنه خودرو قرار دارد و دقیقا با همان سرعت خودرو در حال حرکت است، تصویری حاصل می کند که با وجود وضوح و ایستا بودن اتومبیل در عکس، سایر عناصر مثل جاده و پشت زمینه پویا و حس حرکت را اضافه می کنند.



پاسخ به سوال های عکاسی

چگونه با نور فلاش بهتر عکاسی کنیم



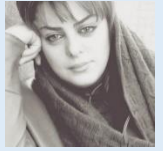
وقتی برای عکاسی پرتره از نور فلاش دوربین استفاده می کنم، نور شدیدی به سوژه تابیده می شود و توزیع نورش هم یکنواخت نیست، چگونه می شود نور ملایم تری از فلاش به دست آورد؟

میزان شدت یا نرمی نور با اندازه منبع تولید نور رابطه مستقیم دارد. در یک روز آفتابی، خورشید با وجود بزرگی اش ولی مانع از آن نمی شود که شما با گرفتن دستتان مقابل آن، از تابش نورش به صورتتان جلوگیری کنید. این در حالی است که در یک روز ابری تمام آسمان به یک منبع نور بسیار وسیع با نور ملایم بدل می شود و قطعاً چنین نوری برای عکاسی پرتره بسیار بهتر است.

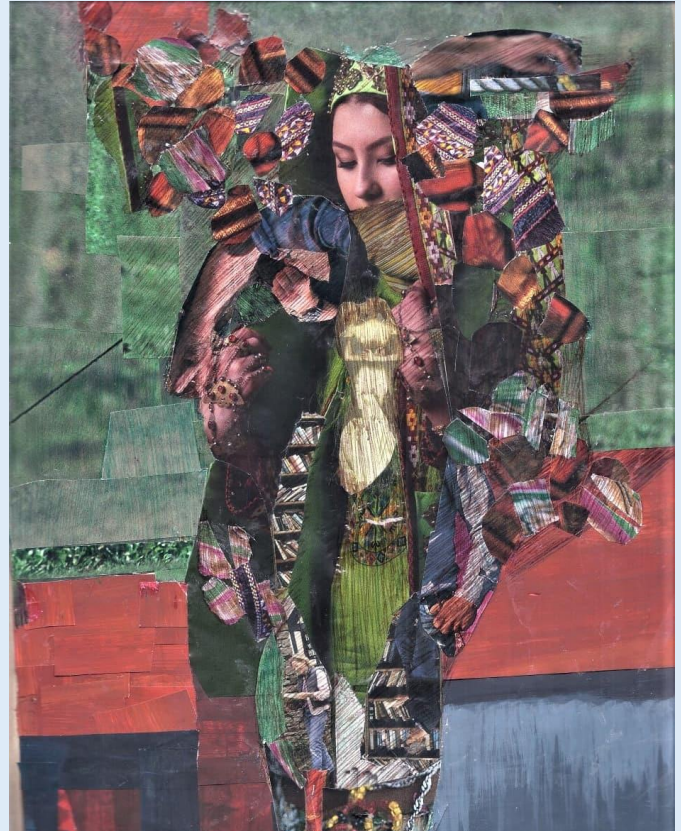
اندازه فلاش های عکاسی کوچک هستند، پس قاعدتاً نوری که تولید می کنند شدت بالایی دارد که در عکاسی پرتره، هر عیب و نقصی را برجسته و سایه های ناخوشایندی را در عکس ایجاد می کنند.

برای به دست آوردن نور نرم تر از فلاش، یک راه این است که نور را به دیوار یا سقف سفید رنگ بتابانید تا نور انعکاسی به سوژه، بطور وسیع تر و گسترده تر منتقل شود. همچنین شما می توانید از یک دفیوزر مخصوص فلاش در خروجی نور فلاش استفاده کنید و دقت کنید که زوایه تابش نور به سوژه ۴۵ درجه تنظیم شود. دفیوزر به طور قابل ملاحظه ای از شدت نور خارج شده از فلاش می کاهد.

اگر نه دیوار و سقف سفیدی وجود دارد و نه دفیوزری در دسترس شما است، در نهایت شما باید تنظیمات دوربین را تغییر دهید و از سرعت شاتر بسیار کم استفاده کنید و نیز "ای اس او" دوربین را بالا ببرید تا تاثیر نور فلاش بر روی سوژه گسترده تر دیده شود و از تاریکی پشت زمینه و میزان سایه های عمیق در تصویر کاسته شود.



اولین بار بود که می‌دانستم کجا هستم و چه می‌کنم. دهانم از تجسم مزه ژامبون تلخ بود. می‌خواستم آب دهانم را جمع و جور کنم و لبخندی بزنم. اما جمع نمی‌شد؛ نه آب دهانم، نه دست-هایم که دیگر مال خودم نبود. شادی و اندوه توامان در خونم جریان داشت. گیج و خواب‌آلود بودم و دوستان و اقوام کنارم هلهله می‌کردند و گل و شیرینی بود که روی میزها جمع شده بود. نمی‌دانم چطور شد که به اسلحه‌ی پلاستیکی کودکی‌هایم فکر کردم و به آسمان که همچنان مابین ابرهای خاکستری، آبی-ترین بود.



مادر دستم را می‌گرفت و از رختخواب بیرونم می‌کشید و توی کوله‌ای چیزی، پیراهن نخی بلندم را می‌تپاند، دوتا مداد رنگی نوک شکسته و دفتر نقاشی که دیگر صفحه خالی نداشت، و عروسکم را می‌گذاشت و من هم اسلحه‌ام را برمی‌داشتم و سر راه اداره‌اش، مرا و کوله‌ام را می‌انداخت خانه مادر بزرگ. هنوز از خواب آلودگی، رنگ گل‌های فرش آن‌ها را تشخیص داده نداده، مادر بزرگ با یک حرکت تند و سریع، صورتم را زیر شیر آب می‌چلاند و می‌نشانند

پشت میز آشپزخانه کنار پدر بزرگ که صبحانه خورده نخورده، از من می‌پرسید همراهش می‌روم بیرون؟ می‌گفت با نشستن، که یک آدم به آدم‌های زندگی‌ات اضافه نمی‌شود. مادر بزرگ نمی‌گذاشت. برایم برنامه چیده بود. باید کارتون می‌دیدم. بعد نقاشی می‌کردم آن هم یک خانه و یک درخت در کنار خانه. و بعد، ظهر می‌شد پدر دنبالم می‌آمد که برویم خانه و ژامبون کنسرو شده با نان تست تازه، خیارشور آب داده بخوریم. نوشابه هم که پوکی استخوان می‌آورد. کمتر می‌شد همراه پدر بزرگ رفت بیرون. می‌گفتند خودش هم نمی‌داند می‌خواهد چه کار کند. مادر بزرگ دست لاغرم را می‌گرفت و می‌برد اتاقی که تلوزیونش همیشه کارتون داشت و در را می‌بست و می‌گفت نگاه کن. من به جز عروسک‌ام که به او می‌گفتم هر کاری که خودش دوست دارد را انجام بدهد، بقیه اشیا اتاق را با اسلحه‌ام به رگبار می‌بستم، مخصوصا تلوزیون و آن همه کارتون یک شکل و یک صدا را. نمی‌دانستم دقیقا باید چکار کنم. از آن پشت پشت‌ها صدای مادر بزرگ و همسایه‌هایم را می‌شنیدم. صحبت فروش مغازه بود. این که پدر بزرگ خل شده است می‌خواهد همه را بدبخت کند و باید پدر او را بنشانند یک جایی و با او صحبت حسابی بکند. این که عقلش را از دست داده و می‌خواهد یک اتوبوس مسافرتی و یا یک ترانزیت بخرد. برود تاجیکستان یا ترکمنستان و اقوامش را که صد سال قبل گم کرده، پیدا کند.

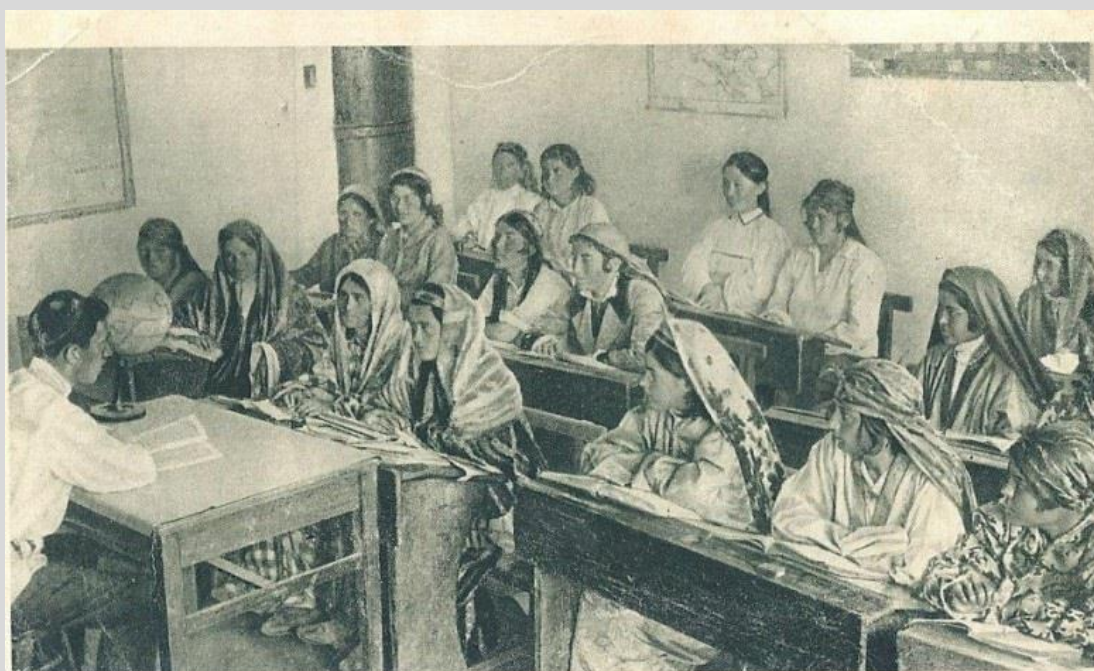
همسایه‌ها می‌گفتند حتما کم‌خونی گرفته یا کلسترولش بالاست هذیان می‌گوید. مادر بزرگ می‌گفت شب تا صبح آلبوم‌ها را می‌ریزد بیرون و می‌گوید چرا داخل این آلبوم‌ها عکس همه هست جز اقوام دور تاجیکی‌اش؟ می‌گوید اگر یک جا بنشیند و نرود سراغشان و یا آن‌ها او را از فیس‌بوک پیدا نکنند، اشعار بانو گلرخسار بیشتر از اینی که هست غمگین خواهد بود. می‌گفتند حتما بیماری وخیمی گرفته و حالش بد است و نمی‌خواهد بگوید و رفته است سراغ عکس و شعر. بعضی همسایه‌ها صدایشان را پایین می‌دادند و می‌گفتند نکند چیزی بین او و ... مادر بزرگ می‌گفت پدر بزرگ هر چه هم که باشد از این کارها بلد نیست و بعد می‌گفت گلرخسار شاعر کوچکی نیست و همه دنیا می‌شناسندش. اقوام مادر بزرگ هم می‌گفتند کاری به کارش نداشته باش هر چه باشد دارد سر خودش را گرم می‌کند. خسته می‌شود و برمی‌گردد خانه. الان دقیقا یاد نمی‌آید پدر بزرگ کدام شعرهای گلرخسار را زمزمه می‌کرد. شاید این را بیشتر: "از آنکه به پارسی سخن می‌گویم با لحن فرشتگان سخن می‌گویم" من هم با او این اشعار را می‌خواندم و معلم‌های مدرسه می‌گفتند خیلی خوب است که هنرمندان جاهای دیگر را می‌شناسم. من می‌گفتم گلرخسار خاله من است، "آنجا" که جای دیگر نیست. این را پدر بزرگ یاد داده بود. "آنجا" هیچ وقت جای دوری نیست چون "همین جا" است فقط باید بروی و ببینی و پیدا بکنی. یادمانده دقیقا پدر بزرگ چه کرد و نکرد اما اتوبوس مسافری پدر بزرگ را با آن آبی براق که تا سینه آسمان اوج بر می‌داشت را به خوبی یاد می‌آید. مادر بزرگ می‌گفت اسبی مزخرف‌تر از این ندیدم. مغازه را دادی اسب گرفتی. پدر بزرگ می‌گفت بگو اسب آبی. همان وقت‌ها که پدر و مادر روی پروژه‌های روی میزشان خشک شده بودند پدر بزرگ به سمت جاده‌هایی که هیچ مرزی جلودارشان نبود می‌راند و پیش می‌رفت... و با کلی عکس و هدیه برمی‌گشت. آن روزها فکر می‌کردم قرار است معمار شوم. مانند پدر یا مادرم بنشینیم کنار میزهای پر نور و برج‌های بزرگ بزرگ، طراحی کنم که کنارشان هم درختی وجود نداشته باشد. پدر بزرگ می‌گفت فقط که درخت‌ها ریشه ندارند، آدم‌ها هم ریشه‌های متصلی دارند که بهم وصل است. می‌گفت تاجیک‌ها و ایرانی‌ها ریشه‌های متصلی دارند اما خب مردم این موضوع را فراموش کرده‌اند. مابین جاده‌ها بود. از اینجا به آنجا و از آنجا به اینجا. اول برایش مشکل ایجاد کرده بودند، چه کسی است و کجا می‌رود. اما بعد داخل اتوبوسش را پر می‌کرد از آدم‌های تاجیکی که می‌گفت پسرعموها و پسرخاله‌هایم هستند و می‌آورد پایتخت و بعد برشان می‌گرداند آنجا و یا ایرانی‌هایی که می‌خواستند بروند و برادرهای سالها قبلشان را دوباره ببینند. همسایه‌ها به مادر بزرگ می‌گویند شوهرت هوایی شده است. من اما دوست داشتم این هوایی شدن را. یکی دوبار هم مادر بزرگ را با خودش برد. رفته بودند نشسته بودند محفل شاعران تاجیک. دیگر مادر بزرگ نمی‌خواست برگردد. می‌گفت تازه کلی خواهر پیدا کرده‌ام. پدر اما نمی‌گذاشت من بروم. خلال دندان‌ها را فرو کرده به چیدمان ژامبون‌ها و چیده روی میز. می‌گوید وقت نداریم، خیارشورها را همین‌طور درسته گاز بزن و بعد برو سراغ درس‌هایت... هر چه محکم‌تر خیارشور گاز می‌زنم و آب شورش به اطراف صورتم می‌پاشد، پدر بزرگ بیشتر می‌خندد و مادر می‌گوید اصلا نفهمیده سال و ماه کی اینقدر سریع گذشته است و من چطور رسیدم به انتخاب رشته و چرا رفته‌ام سراغ رشته گردشگری. تابستان کش آمده و زمستان اصلا به پایان نمی‌رسد که پدر بزرگ سویچ اتوبوسش را به من می‌دهد و چشم‌هایش را روی گل‌های رنگ پریده فرش، برای همیشه می‌بندد. برایش اشعار گلرخسار و سیمین می‌خوانم. مادر بزرگ می‌گوید خوشحالم که لااقل اسب‌سواری کرد و از این دنیا رفت و گرنه عین یک کرم می‌ماند و ردلم و خودم را می‌خوردم که چرا نگذاشتم. نام شرکت گردشگری‌ام را گذاشته‌ام اسب آبی. پدر و مادر زیاد موافق نبودند. اما این تنها چیزی است که مطمئن می‌خواهم انجامش بدهم. داده‌ام این طرف و آن طرف شرکت را درخت کاشته‌اند. بقیه نمی‌بینند اما من پدر بزرگ را می‌بینم آنجا بیرون شرکت روی ماکتی از اتوبوس آبی که نصب شده مقابل شرکت، نشسته و برایم دست تکان می‌دهد. صدایش در گوشم پیچیده که می‌گوید دیدی بلاخره تونستی با من بیایی بیرون!

به دوربین عکاس که دیگر ناامید شده بود از من در روز افتتاحیه عکسی شاد بگیرد، لبخند می‌زنم. از دوردستها صدای شعر خوانی سیمین و گلرخسار شنیده می‌شود.

مرور عکس های قدیمی - تاجیکستان



شهر خجند - تاجیکستان



یک مدرسه دخترانه در تاجیکستان قدیم

بازدید فرح پهلوی از تاجیکستان در سال ۱۹۷۲ میلادی





سربازان آمریکا در پاریس بعد از پیروزی در جنگ جهانی 1944



نبرد لنینگراد 1943



تزار نیکولاس دوم همراه دخترش اولگا که به درخواست عکاس برای لحظه ای ایستاده و به دوربین نگاه می کند. 1912



کارگر کوچک در مزرعه پنبه - جنوب آمریکا

موضوع ویژه: بلند قدترین اعضا یک خانواده در جهان با میانگین قد بیش از ۲ متر





Anselmagazine

عضویت برای دریافت مجله در پست الکترونیک

نام:

نام خانوادگی:

زمینه تخصصی هنری یا گرایش عکاسی:

پست الکترونیک:

ارسال شود به:

info@anselmagazine.com



